

نظریه کانت در باب تعریف

نوشته: لوئیس وایت بک^۱

ترجمه: احمد رضا جلیلی

□

بخش اول:

یک یا چندتا از این سه آموزه^۴ مذکور در بالا را به خود کانت نسبت می دهند، یا غالباً استدلال می کنند که آموزه های کانت فقط هنگامی مهم و قابل قبول است که آموزه ای تلقی شود که آموزه های جدیدتر را پیش بینی کرده و زمینه را برای آنها آماده ساخته باشد. هر کدام از این رویه ها^۵ با مبهم کردن آنچه در این آموزه ها فرید و اصیل است، ولی از زمان کانت بدین سو فراموش گشته یا مورد غفلت واقع شده است، ما را از آموختن مطلبی مهم و شاخص در آموزه های خود کانت باز می دارد.

در بیشتر نوشته های معاصر در باب تمایز بین قضایای تحلیلی و ترکیبی، قضیه تحلیلی قضیه ای تعریف می شود که به حکم قواعد منطق صوری از تعریف تصریحی به دست می آید. اگر، آنگونه که معمول است، فرض شود که همه تعاریف اسمی یا تصریحی^۲ هستند و از این گذشته، همه قضایای پیشینی تحلیلی اند، بدست می آید که ضرورت قضیه پیشینی به لحاظ خاستگاه و گستره اش^۳ ضرورتی زبانشناختی است.

اما تمایز اصلی بین قضایای تحلیلی و ترکیبی را کانت وضع می کرده که به هیچیک از این سه فرض قائل نبود. اشتباه و التباس از رهگذر بحث درباره، به تعبیر کانت، تمایزی پیش می آید که کاربرد امروزی آن با کاربرد مورد نظر واضح این تمایز بسیار تفاوت می کند؛ ناهمخوانیها از نتهای کانت در میان هارمونیهایی که از هر جهت دیگر تجربه گرایانه اند، ناشی می شود گاه

1 . Lewis White Beck

این مقاله از کتاب زیر انتخاب شده است:

Robert Paul Wolff, *Modern Studies in Philosophy* :
Kant, Macmillan and co LTD, 1967.

2 - stipulative

3 - scope

4 - doctriano

5 - tactic

نظریه کانت در باب تعریف

جملات که عموماً تعریف نامیده می‌شوند، سوق می‌دهد. تعریف تا حدودی از راه تحلیل معنا و تا حدودی از روی حکمی که مفهوم را دقیقتر می‌سازد، به دست می‌آید: «بعضی از تعاریف مفاهیم که هم اکنون در اختیار داریم، درست نامگذاری نشده‌اند. در این موارد، اینگونه نیست که معنای کلمه‌ای تحلیل شود، بلکه مفهومی که داشته‌ایم، تحلیل شده است؛ و در این صورت، باید به صورت خاص نشان داد که چه نامی به نحو درست بیانگر آن است.»

کانت بین دو تقسیم عمده و مستقل از تعاریف، یعنی تقسیم تعاریف به تحلیلی و ترکیبی و به اسمی و حقیقی تمییز می‌گذارد.

تعریفی تحلیلی است که تعریف مفهوم داده شده‌ای باشد؛ و تعریفی ترکیبی است که تعریف مفهومی باشد که از راه خود تعریف، ساخته یا ترکیب شده باشد. اولی مفهوم را متمایز می‌سازد و دومی مفهومی متمایز می‌سازد. زیر هر یک از این تقسیم‌بندی‌های عمده، تقسیم کوچکتری وجود دارد: مفهوم تعریف شده ممکن است به نحو پیشینی یا پسینی^۱ داده شده یا ساخته شده باشد.

تعریف تحلیلی، معمولهای اصلی تحلیلی شیء تعریف شده [=مُعَرَّف] را بیان می‌کند. محمول تحلیلی، مفهوم جزئی شیئی است که بالفعل در مفهوم

هدف من در این مقاله سعی در نشان دادن رابطه بین دیدگاههای خودکانت درباره تعریف و حکم تحلیلی است. نشان خواهم داد که تعبیر و تفسیر احکام تحلیلی او به منزله احکامی که مبتنی بر تعاریف‌اند، سند تاریخی ندارد. این مطلب این مسأله را پیش می‌آورد که آیا مشاجرات امروزی بر سر امکان قضایای ترکیبی پیشینی^۱، که در آنها نظریه تعریف، نقش قاطعی در صورت‌بندی معیارهایی برای تحلیلی بودن دارد، واقعاً مباحثی در باب مسأله‌ای هستند که کانت نقد اول را به آنها اختصاص داد یا نه.

بخش دوم:

به عقیده کانت، تعریف کردن به معنای ارائه مفهوم کامل یک چیز در چارچوب حدود و ثغور آن و در زمینه ماهیت اولیه و اصلی آن است. مفهوم کامل، مفهومی است که آنقدر معمولهای^۲ روشن داشته باشد که کل آن مفهوم متمایز گردد؛ و این معمولهای بیان شده اولیه و اصلی‌اند، به این معنا که از سایر معمولهای مندرج در تعریف مشتق نمی‌شوند. به عبارت دیگر، معمولها باید اولیه و همپایه^۳ باشند؛ [ورود] هیچ محمول مشتق و فرورپایه‌ای^۴ [یا: تبعی‌ای] در تعریف جایز نیست، چرا که، در غیر این صورت، تعریف نیازمند برهان^۵ است. اگر تعریفی، به گونه‌ای نادرست، به جای ذاتیات^۶، حاوی معمولها - خاصیت‌های مشتق باشد، آن تعریف فاقد دقت است. تعریف، «مفهومی به طور کافی متمایز و دقیق است (مفهومی کافی از یک چیز که حداقل کلمات لازم برای تعیین کامل آن چیز را به کار می‌گیرد)».

تعریف «تعریف» که کانت در اینجا ارائه می‌دهد، او را به انکار عنوان «تعریف» در مورد بسیاری از

- 1 - a priori
- 2 - predicate
- 3 - co - ordinate
- 4 - subordinate
- 5 - proof
- 6 - essentialia
- 7 - a posteriori

نظریه کانت در باب تعریف

آن نشان داده می‌شود که شیء تعریف شده‌ای وجود دارد. (تعریف تشخیصی همین کار را انجام می‌دهد، اما نه با تعیین علامت تشخیصی به عنوان ذات آن شیء). بنابراین، تعریف واقعی، جزئی از شناخت است و نه صرفاً ابزار شناخت. تعریف واقعی، ذات واقعی‌ای را تعیین می‌کند که از محمولهای واقعی ساخته شده و نه صرفاً از محمولهای منطقی مندرج در [یعنی «قبلاً تصور شده در»] مفهوم موضوع.

محمول ترکیبی یک تعین^۷ [یا: خصیصه] است که مندرج در مفهوم - موضوع نیست، اما شارح آن است و از راه تحلیل یافت نمی‌شود. شیء را معین می‌کند، نه صرفاً مفهوم آن را. «هر چیزی را که بخواهیم می‌توانیم جعل کنیم تا کار محمول منطقی را انجام دهد؛ حتی موضوع را می‌توان محمول خودش قرار داد؛ زیرا منطبق از هر محتوایی قدرت انتزاع دارد. اما محمول تعین بخش^۸ [=مُخَصَّص] محمولی است که به مفهوم موضوع افزوده می‌گردد و شارح آن است؛ در نتیجه نباید قبلاً در مفهوم مندرج باشد.» بنابراین، تعریف واقعی همواره یک حکم ترکیبی است. تعریف واقعی، به عنوان تعریف، ممکن است تحلیلی باشد، و تحلیلی است اگر مفهوم آن داده شود.

محمولهای واقعی هرگز خودسرانه^۹ در فرآورده‌ای

مُعَرَّف ملحوظ است. از این رو، تعریف تحلیلی، حکمی تحلیلی است که حاوی هیچ محمول فروپایه [یا تبعی] نیست. اما تعریف ترکیبی حاوی محمولهای ترکیبی است، محمولهایی که اتحادشان ابتدا مفهوم متمایزی از معرّف^۱ پدید می‌آورد.

تفکیک عمده دیگر تفکیک بین تعریف اسمی و حقیقی است. کانت به این تمایز به عنوان تمایز بین تعریف یک کلمه و تعریف یک شیء قائل نیست؛ از آنجاکه او به جای شیء یا کلمه، مفهوم را مُعَرَّف می‌داند، نمی‌توانست این ضابطه را برای تمایزگذاری به کار گیرد. بلکه، تفاوت در محتوای معرّف^۲ و در کارکرد روشمندانه این دو نوع تعریف نهفته است. تعریف اسمی، ذات^۳ منطقی مفهوم شیء را تعیین می‌کند، یا فقط به کار تمیز بین این شیء و اشیاء دیگر می‌آید. اگر فقط کار اخیر را به انجام رساند، در مقایسه با تعریفی که محمولهای ذاتی اولیه را بیان می‌کند، تعریف تشخیصی^۴ نامیده می‌شود. ذات منطقی‌ای که در تعریف اسمی بیان شده است، مفهوم اصلی و اولیه همه ذاتیات است. تعریف تشخیصی ممکن است فقط آن حداقل تقلیل‌ناپذیر برخی از صفات یا خواصی را که به سهولت قابل تشخیص‌اند، بیان کند، که به عنوان معیاری در یک طبقه‌بندی دو ارزشی^۵ که با یک آزمون مقبول - مردود انجام می‌گیرد، کافی هستند.

تعریف واقعی نه تنها یک کلمه را به جای کلمه دیگر می‌نشانند، بلکه [در این تعریف] مُعَرَّف حاوی نشان مشخصی است که از طریق آن می‌توان شیء را شناخت و به برکت آن نشان داده می‌شود که مفهوم تعریف شده، «واقعیت عینی»^۶ دارد - یعنی به وسیله

1 - *definiendum*

2 - *definiens*

3 - *essence*

4 - *diagnostic definition*

5 - *dichotomous*

6 - *objective reality*

7 - *determination (Bestimmung)*

8 - *determining*

9 - *arbitrary*

نظریه کانت در باب تعریف

آن را در تجارب حسی (شهودی ممکن) صورت عینی^۱ بخشید. فقدان چنین تعین یا تعیناتی سبب می شود که همه تعاریف در مابعدالطبیعه نظری فقط اسمی باشند. ماهیت معرفت شناختی^۷ خاص آن نیز سبب می شود که منطق عمومی به تعاریف واقعی نپردازد (یا دست کم بین آنها تفاوتی نگذارد)، چرا که منطق عمومی تفاوت فراتجربی بین محمول و تعین را نادیده می گیرد؛ و بالاخره غفلت از این تفاوت سبب می شود که منطق، هنگامی که در مابعدالطبیعه به عنوان ابزار^۸ به کار برده می شود، به جدل^۹ تبدیل یابد.

نه تنها کانت مفهوم تعریف واقعی را از منطق عمومی بیرون می گذارد (گو اینکه در درسهای خود بدان می پرداخت، که این کار به مراتب از حدود و ثغوری که خود او برای حوزه منطق عمومی وضع کرده بود، فراتر می رفت)، بلکه بیشتر نویسندگان جدید نیز که تمایز هستی شناختی بین ذات و خاصه^{۱۰} را رد می کنند، به حکم ادله ای دیگر به معارضه با این مفهوم برخاسته اند. آنان، در هر مورد خاصی - ولو به حکم ادله عملی و نه هستی شناختی - به فرق بین تعریف به ذات^{۱۱} و تعریف به عرض^{۱۲} - اذعان دارند. کانت،

منطقی به نام ذات ترکیب نمی شوند؛ در هر صورت، تعینات صرفاً مفهومی^۱ نیستند، بلکه تصورات شهودی اند. منطق عمومی فقط با ذات یا محمولهای منطقی سر و کار دارد؛ یا به عبارت دقیق تر، در مقام انتزاع از همه محتویات چنان به تعینات می پردازد که گویی محمولهای منطقی اند. اما شناخت اشیاء مستلزم شناخت تعینات و شناخت از راه تعینات است، نه صرفاً نام آنها را بر زبان آوردن، و این شناخت، شناخت امکان واقعی شیء از طریق یک تعین خاص هم به عنوان وجود عقلی^۲ و هم به عنوان معرفت عقلی^۳ آن است. با تأمل در باب محمولهایی که تعریف اسمی را تشکیل می دهند، یا برای این کار ساخته شده اند، به ذات منطقی پی می بریم. برای [نیل به] ذات واقعی به دنبال یافته های تجربی یا شهودی می گردیم تا تعیین کنیم که آیا شیء واقعاً ممکن است یا نه، و اگر بلی، در چه اوضاع و احوالی ممکن است.

این موضوع دشوار و پیچیده در تمایز بین منطقی عمومی و استعلایی^۴ مورد بحث است و نمی توان آن را در چارچوب حدود و ثغوری که معمولاً بر مباحث راجع به تعریف در منطق صوری تحمیل می شود، قابل فهم ساخت. کانت می گوید که در تعریف واقعی، صرفاً کلمه ای را با فرآورده منطقی محمولات منطقی ای که خود سرانه برگزیده شده اند، معادل نمی کنیم، بلکه دست کم یک حکم ظنی از سنخ هلیه بسیطه^۵ می کنیم و اوضاع و احوالی را که در آن درباره صحت این حکم می توان تحقیق کرد، تعیین می کنیم، به گونه ای که آشکار خواهد شد معرف دارای «مصدق عینی»^۶ است. یک تعین یا ترکیبی از تعینات باید در معرف (= معرف) وجود داشته باشد که بتوان

- 1 - conceptual
- 2 - ratio essendi
- 3 - ratio cognoscendi
- 4 - transcendental logic
- 5 - problematic existential judgment
- 6 - objective reference
- 7 - epistemological
- 8 - organon
- 9 - dialectic
- 10 - property
- 11 - essential definition
- 12 - accidental definition

نظریه کانت در باب تعریف

اظهارات سردرگم کننده گوناگون او نمی پردازم، بلکه صرفاً سیاهه‌ای از اقوال و عبارات او را در اختیار خواننده علاقه‌مند قرار می‌دهم.^۲

۲. **تعریف اسمی ترکیبی.** چنین تعریفی، تصریح یا «اخبار»^۳ معنای مورد نظر است که مفهومش را تعریف ایجاد کرده است. از آنجا که این تعاریف از راه تجربه یا از طریق تحلیل یک مفهوم داده شده تعیین نمی‌شوند، کانت می‌گوید که چنین تعاریفی، ترکیبی پیشینی‌اند و چه بسا نامناسب بودن این صفت را برای آن چیزی که به معنای واقعی کلمه قضیه یا حکم نیست، درک نمی‌کند.

۳. **تعریف واقعی تحلیلی.** تعریفی از این دست، محمولهای مُعرّف^۴ یک مفهوم داده شده را، که حائز اعتبار عینی شناخته می‌شود، بیان می‌کند و حاوی محمول ترکیبی (تعیّن) ای است که به مفهوم تعریف شده، این مصداق عینی را می‌بخشد. با این همه، پس از تحقیق معلوم می‌شود که هر تلاشی برای بیان چنین تعریفی، هم از نظر جامعیت و هم از نظر دقت، فاقد شرایط صوری تعریف است.

اگر مفهوم به نحو پیشینی داده شده باشد، نمی‌توان خاطر جمع بود که تحلیل کاملی از آن مفهوم به محمولهای همپایه‌اش در اختیار داریم. مفهومی که به نحو پیشینی داده شده باشد، ممکن است حاوی «بسیاری از تصورات مبهمی باشد که ما در تحلیل خود از آنها صرف نظر می‌کنیم، گو اینکه در استعمال آن مفهوم مُدام از آنها بهره می‌جویم.» بنابراین، جامعیت یک تعریف پیشنهادی هرگز چیزی به جز امری

هماهنگ با سنتی که لاقلاً به منطق پور رویال^۱ باز می‌گشت، از تمایز بین تعریف اسمی و حقیقی برای تعیین این تمایز کاملاً متفاوت دیگر استفاده می‌کند: تعریف واقعی، تعریفی است که خواص دیگر را می‌توان از آن مشتق کرد، در حالی که تعریف اسمی فقط برای انجام «مقایسه‌ها» کفایت می‌کند، و نه برای «اشتقاقها». مثلاً، کانت این تعریف را که «دایره خطی منحنی است که همه اجزای آن را می‌توان بر هم منطبق ساخت»، علی‌رغم این واقعیت که تعریف مذکور، آزمایشی عملی را جایز می‌داند، تعریفی اسمی قلمداد می‌کند؛ مُرادش این است که این تعریف، تعریفی است که نه حاوی ذات، بلکه حاوی محمولی است که قبلاً مشتق شده است، اما به جای ذکر این مطلب، آن را تعریف اسمی می‌خواند.

اینکه که این تقسیمات عمده را ذکر کردیم، به انواع خاصی از تعاریف باز می‌گردیم که از این دو تقسیم‌بندی مستقل نشأت می‌گیرند. این تعاریف را می‌توان به سهولت هرچه بیشتر در جدول زیر مشاهده کرد:

پیشینی ایضاح	پیشینی توصیف	پیشینی رسم	پیشینی جعل	پیشینی ایضاح	پیشینی توصیف	پیشینی رسم	پیشینی جعل
تحلیلی (تعریف منطقی)	ترکیبی (اخبار)	تحلیلی (تعریف منطقی)	ترکیبی (اخبار)				
اسمی		واقعی					

۱. **تعریف اسمی تحلیلی.** کانت در باب این تعریف مختصر مطلبی می‌گوید و حتی همین مختصر گیج‌کننده است. چون این تعریف، در هر صورت، اهمیت چندانی در پژوهش ما ندارد، به بررسی

1 - The Port Royal Logic

2 - *Vorlesungen über Logik*, f 106, Anmerkung 2; Reflexion 2918, 2931, 2963, 3004

3 - declaration

4 - defining

نظریه کانت در باب تعریف

تجربی واقعی را داریم، نه فقط از طریق تخیل خلاق، بلکه از طریق دگرگونی‌ای که در عالم واقع پدید می‌آید. تعریف چنین مفهومی ممکن است تکوینی^۳ بوده، روش ایجاد شیء متناظری را بیان کند، و ابداع چنین شیئی اثبات این مطلب است که آن مفهوم امکان عینی واقعی دارد و خیالی نیست. کانت چنین تعریفی را (مانند تعریف زمان سنج کشتی) «اخبار از یک طرح» یا «ابضاح نموده‌ها» می‌خواند. از آنجا که «ابضاح» و «اخبار» هر دو به معانی دیگری نیز به کار می‌روند، در جدول فوق چنین تعریفی را «جعل»^۴ نامیده‌ام.

در ریاضیات مفهوم را از راه ترکیب می‌سازیم، «ریاضیدان در تعاریف خود می‌گوید: Sic volo sic jubeo». لیکن علی‌رغم لحن امروری این سخن، از نظر کانت تعاریف ریاضی واقعی‌اند، نه اسمی. هویت^۵ ریاضی فرآورده‌های خودسرانه منطقی محمولهای منطقی همساز نیستند. این مفاهیم «در شهود محض» اعتباری عینی دارند که از طریق صورت ذهنی تعیین متناظر با آن نشان داده می‌شود. اگر صورت ذهنی، فرآورده تخیل خلاق باشد، رسم، کلی^۶ یا محض نامیده می‌شود، مانند رسم یک شکل که در یک برهان هندسی به کار می‌رود (و مهم نیست که تا چه اندازه تقریبی باشد). چنین شکلی به روش تجربی به کار نمی‌رود و ترسیم واقعی آن جزئی از علم ریاضیات نیست، بلکه به هنر متعلق است. کانت طرح کلی از راه تجربه ساخته شده را «رسم فنی» می‌خواند و این طرح، در حقیقت، مانند «جعل» هر امر تجربی

محتمل نیست و کانت به جای این که از چنین تحلیل نامعینی تحت عنوان «تعریف» نام ببرد، آن را «ابضاح»^۱ می‌خواند.

اگر مفهوم به نحو پیشینی داده شود، تحلیل آن دچار همان نقطه ضعف است که در بحث از تعریف مفهوم پیشینی ذکر کردیم. چنین مفهومی هیچ تحلیل دقیق و کاملی ندارد، زیرا خود مفهوم، اتحاد ثابت و لایتغیری از محمولها نیست؛ بلکه بسته به حوزه تجاربی که تحت آن طبقه‌بندی‌شان می‌کنیم، متغیر است. کانت در یک جا می‌گوید که چنین مفهومی را حتی تعریف اسمی نمی‌توان کرد. بیان اوصاف و خواصی از یک شیء که از یک مفهوم تجربی مُراد است، در نهایت یک توصیف است که ملتمز به قواعد مربوط به دقت و جامعیت نیست؛ توصیف، حقایق بسیاری را در اختیار می‌نهد که به عنوان «ماده تعریف» به کار می‌آیند، در حالی که خود تعریف فقط یک آرمان است. ۴. تعریف واقعی ترکیبی. از خود همین عنوان پیداست که در این تعریف چه رُخ می‌دهد. چنین تعریفی نه تنها باید مفهومی بسازد، بلکه باید امکان واقعی‌اش را با اندراج تعیین که وجود و معرفت عقلی آن است، نشان دهد.

اگر ترکیب، ترکیب مفاهیم محض باشد، تعیین واقعی باید ماهیت شهود محض باشد؛ و اگر ترکیب مفاهیم تجربی باشد، تعیین واقعی ناچار شهود تجربی است. ترکیب مفاهیم محض، رسم آست. رسم ارائه مفهومی است از طریق ایجاد خود بخودی شهود متناظر و اثبات کننده آن. مفاهیم، اگر محض باشند، فقط در شهود محض می‌توانند تصویری پیشینی داشته باشند؛ و چنین تصویری تعریف است، چنانکه در ریاضیات روی می‌نماید. اگر مفهومی از حیث مؤلفه‌هایش تجربی باشد، صورت ذهنی یک شهود

- 1 - exposition
- 2 - construction
- 3 - genetic
- 4 - invention
- 5 - entities
- 6 - schematic

نظریه کانت در باب تعریف

غصب جایگاه شرح و توضیح تجربی، تحقیق را مخدوش و منحرف می‌سازند. کانت می‌پرسد «تعریف کردن مفهوم تجربی، به عنوان مثال، مفهومی نظیر آب به چه دردی می‌خورد؟ هنگامی که از آب و خواص آن سخن می‌گوییم در آنچه در واژه «آب» می‌اندیشیم، درنگ نمی‌کنیم، بلکه به انجام آزمایشها مبادرت می‌ورزیم، توصیف، کفایت می‌کند؛ تعریفی که هدفش چیزی بیش از اسمی بودن باشد، فرض بی‌فایده‌ای است.

کانت با عطف توجه از معرفت تجربی به معرفت عقلی، بر تفکیک قاطع بین روشهای خاص ریاضیات و روشهای فلسفه تأکید می‌ورزد. ریاضیدان کار خود را با ارائه تعاریف آغاز می‌کند و با روشی ترکیبی (شامل رسمها) تا نیل به نتایج مورد نظرش به پیش می‌رود. تعاریف او نمی‌توانند کاذب باشند، و تنها نقصشان شاید فقدان دقت باشد که به تدریج اصلاح می‌شود. از سوی دیگر، فیلسوف باید کار خود را با مفاهیمی آغاز کند که، ولو با اشتباه و التباس و بدون قطعیت کافی، قبلاً به او داده شده است. امر مقصود، به نحو شهودی در نشانه (گذاری) روشن نیست، مانند مفاهیم ریاضی، که همه آنها تابع رسم در شهودند. نمادها، نظیر مجموعه نقاطی که نمایانگر یک عددند، معنای خودشان را «برجبین» دارند، در حالی که فیلسوف باید از نمادهای خودش به عنوان تصورات ضعیفی از مفاهیم غنی تر استفاده کند. او باید اینها را تحلیل کند تا خصایص تفکیک شده آنها را با آن خصایصی که، در اصل، مراد از یک مفهوم پیش ساخته همانهاست و برای قابل فهم کردن تجارب تحلیل ناشده به کار می‌روند، مقایسه کند. تعریفی که از راه ترکیب در فلسفه به دست می‌آید، فقط بالعرض

است. ریاضیات تنها علمی است که می‌تواند مفاهیمش را به صورت پیشینی رسم کند، و فقط از راه رسم می‌توان به جامعیت و دقت در معرفت نایل شد. بنابراین، ریاضیات تنها علمی است که حاوی تعاریف دقیق و صحیح است.

کانت غالباً از تعاریف ترکیبی، از جمله تعاریف ریاضی، به عنوان تعاریف *willkürlich* گفتگو می‌کند. اما واژه «*willkürlich*» که معمولاً به «خود سرانه» ترجمه می‌شود، مفهوم بوالهوسی را که گاهی از کلمه «خود سرانه» استنباط می‌شود، القا نمی‌کند؛ «خود سرانه» به معنای «اتفاقی و عارضی»¹ نیست. «خود سرانه»، آنگونه که امروزه عموماً تفسیر می‌شود، ویژگی معرفت ریاضی نیست، آنگونه که کانت تفسیر می‌کند، مفاهیم ریاضی محدود به شرایط ثابت شهودند، درست همانگونه که مفاهیم تجربی تحت حدود و ثغوری که محتوا و نظم و ترتیب واقعی داده‌های تجربی تحمیل می‌کنند، ترکیب می‌شوند. به گمانم کانت *willkürlich* را مقابل *empirisch* می‌داند و نه مقابل *notwendig*.

بخش سوم:

اکنون نقشی را که تعاریف در پیشرفت معرفت بازی می‌کنند، به گونه‌ای که کانت توصیف می‌کند، بررسی می‌کنیم.

جستجو برای یافتن تعاریف مفاهیم تجربی به علت نیازهای فنی برای تفهیم و تفهیم به زبانی نسبتاً غیر مبهم قابل توجیه است. گهگاه نیاز داریم که معنای یک مفهوم را «تثبیت» کنیم و این کار را به وسیله تعریف اسمی یا اخبار انجام می‌دهیم. چنین تعاریفی، اگر خیلی زود ساخته شوند یا علی‌الخصوص اگر، به عنوان جزء معرفت و نه ابزار معرفت، بیش از حد جدی گرفته شوند، با مجال دادن به تحلیل منطقی برای

1 - random

نظریه کانت در باب تعریف

می تواند تعریف مفهومی باشد که در اصل مسأله فلسفی را برای ما مطرح ساخته است.

در ریاضیات، مفاهیم تحلیل ناپذیر انگشت شماری هست و آنها را می توان با اطمینان خاطر و مطابق با قواعد صریح، و بدون هیچ نیازی به تحلیل، به کار برد. تحلیل مفاهیم، اگر اصلاً انجام بگیرد، به فلسفه ریاضیات تعلق دارد تا به خود ریاضیات. برعکس، در فلسفه مفاهیم تحلیل و تعریف ناپذیر بسیاری وجود دارد. اما ما کار خود را با آنها آغاز نمی کنیم، بلکه فقط از طریق تحلیل مفاهیم داده شده که به طور کامل روشن و متمایز نیستند، به ماهیت آنها پی می بریم. از این رو، فیلسوف (اگر بخت یار او باشد) در جایی که ریاضیدان کار خود را شروع می کند، به کارش خاتمه می دهد، یعنی با مفاهیم مقدماتی تعریف ناپذیر و تعاریف آن مفاهیمی که در آغاز داده شده است. بنابراین، تعاریف در فلسفه شروط معرفت نیستند؛ آنها همان چیزهایی هستند که امیدواریم کار را با آنها به پایان ببریم، نه ماده خامی که کار را با آن آغاز کنیم.

از این کاوشهای مبتنی بر نص^۱ [آثار کانت] می توانیم نتیجه بگیریم که تعریف آن نقش قاطعی را که در نظریات بعدی مربوط به حکم تحلیلی ایفا می کند، در فلسفه کانت ندارد. کانت فقط در یک زمینه، یعنی ریاضیات، تعاریف دقیق را می پذیرد و در ریاضیات امکان پذیر است که بدون تردید تعیین کنیم که چه چیزی تحلیلی است و چه چیزی ترکیبی. در معرفت تجربی، تعریف صرفاً امری غیر دقیق و عادی است و می باید انتظار آنچه را می یابیم داشته باشیم، یعنی اینکه رأی در باب ماهیت احکام خاص متغیر است و اهمیت چندانی ندارد. احکام پیشینی بیرون از قلمرو ریاضیات است که کانت عمدتاً به اثبات آنها علاقه دارد، و تعریف مفاهیم آنها محال است. با این

همه، با توجه به همین احکام است که تمایز بین پیشینی بودن منطق صوری (تحلیلی) و پیشینی بودن منطق استعلایی (ترکیبی) اهمیتی بنیادین دارد.

تعریف برای حصول یقین در معرفت لازم نیست. با قطع نظر کامل از این اعتقاد کانت که هر معرفت پیشینی تحلیلی نیست، وی حتی ادعا هم نمی کند که احکام تحلیلی لزوماً نتایج تعاریف هستند. هر چند خاطر نشان می کند که احکام تحلیلی از تعاریف قابل استنتاج اند، این اظهار نظر او در پاسخ به ابرهارت، در متنی که حریف او در اختیارش نهاد، روی می نماید. نحوه خاص بیان او در مورد ماهیت احکام تحلیلی این گونه نیست. تعریف شرط کافی برای احکام تحلیلی است، اما شرط لازم نیست. ممکن است معرفتی پیشینی نسبت به مفاهیم تعریف نشده داشته باشیم، مشروط بر آنکه بتوانیم مفهوم را یا در قالب شهود محض نشان بدهیم (آن را شاکله مند سازیم تا شالوده ای برای احکام ترکیبی، به دست دهیم) یا تحلیلی جزئی از آن مفهوم در اختیار بگذاریم. و کانت دست کم در سه جا روشی را که به مدد آن یقین منطقی در معرفت حاصل می شود، توصیف می کند و به وضوح نشان می دهد که به تعریف نقش فرعی داده شده است. وی می گوید که ما کارمان را با تحلیل مفاهیم شروع می کنیم، تحلیلها را در قالب احکام تحلیلی بیان می کنیم، و فقط آنگاه این احکام تحلیلی را در قالب تعاریف سامان می دهیم. حتی، در این صورت، تعریف نیازمند جامعیت و دقتی است که غالباً آرمانی دست نیافتنی است؛ با این همه، فقدان آن، احکام تحلیلی ای را که قبلاً ساخته ایم، به مخاطره نمی اندازد.

تصور برای این است که نقد عقل محض به این سؤال پاسخ می دهد: چگونه احکام ترکیبی پیشینی

1 - textual

نظریه کانت در باب تعریف

باشد. حتی در آن موقع، در پاسخی که انتشار داد، با این مسأله دست به گریبان نمی شود؛ اما در مقاله ای مقدماتی که تحت نظارت او و به دست شولتز تهیه می شد، قطعه ای هست که با جرح و تعدیل [modification=] تعریف به تغییر مرزبندی بین این دو نوع احکام می پردازد. این قطعه گنگ و نامفهوم است، اما سعی خواهیم کرد تا آن مطلبی را که به نظر می رسد اگر کانت می خواست آن را برای چاپ سرو صورتی بدهد، در پاسخ می گفت، شرح دهم. کانت از حریف خود می خواهد که هر صفتی را که مایل است به یک مفهوم بیفزاید، به طوری که هر آنچه را که بخواهد اثبات کند، بتواند از راه قیاس، یعنی به صورت تحلیلی، اثبات کند. اما، در این صورت، کانت از او می پرسد: چگونه آن صفاتی را که برای تحلیلی ساختن احکامی که سابقاً ترکیبی بودند، نیاز داشتید، به طور دقیق در مفهوم گنجانید. او نمی تواند پاسخ دهد که در مقام ارائه تعریفی از مفهوم است، مگر آنکه بتواند نشان دهد که قواعد تعریف در منطق صوری را مراعات می کند. یعنی باید بتواند نشان دهد صفاتی که به تازگی در مفهوم داخل شده اند، با اینکه همواره وابسته به موضوع در حال تجربه اند، منطقیاً مستقل از صفات قبلی اند، به طوری که تلفیق صفات قدیم و جدید همان معنای صریحی را دارد که مفهوم اصلی دارد. معنای صریح محدودتر کفایت نخواهد کرد، زیرا این مطلب بدین معناست که مفهوم تازه ای در کار آمده است، نه اینکه مفهوم قدیمی تعریف شده است. اینک، وی برای اینکه اینهمانی معنای صریح قدیم و جدید را بداند، باید ارتباط صفات مستقل را قبل از آنکه آنها را در قالب تعریف جدیدی بیان کند، بداند؛ او باید این ارتباط را از راه ترکیب بداند، زیرا اگر این صفات به لحاظ تحلیلی به هم مربوط باشند، قاعده

امکان پذیر است؟ اما اگر امکان ندارد که به طور عینی تعیین کرد که حکم مفروضی ترکیبی است یا تحلیلی، در این صورت ظاهراً کتاب نقد عقل محض تلاش بی حاصلی بوده است. آیا می توانیم حکم ترکیبی صادر کنیم و بدانیم که این احکام، هنگامی که پیشینی بودن آنها را محکم می زنیم، به تعبیری، ترکیبی باقی می ماند؟ در غیر این صورت، آیا تعاریف افزایش نمی یابند و آنچنان دامنه نفوذ و تأثیرشان گسترش نمی یابد که حکمی که زمانی فقط از راه تجربه شناخته می شد، تحت تأثیر تعاریف بهتری، بتواند ضرورت منطقی بیابد؟ آیا نمی توان قبول کرد که «حکم پیشینی ترکیبی» حکمی است با لفظ و تعبیری مبهم، و هنگامی که به وسیله تعریف، آن ابهام را از آن بزدایم، یا پیشینی بودن آن را زدوده ایم یا ترکیبی بودنش را؟ پیش فرض این مطلب این است که احکام تحلیلی با تعاریف تعیین می شوند و دست کم این معنا را القا می کند که تعاریف خود سرانه اند، به گونه ای که حق انتخاب داریم که حکم مورد بحث را به صورت تحلیلی یا ترکیبی در آوریم. این مطلب، با تعابیر دیگری، یکی از کهنترین و چه بسا رایجترین نقدها بر نظریه کانت باشد. تفاوتی که کانت بنیادی می انگاشت، به نظر می رسد که تمایزی ذهنی و متغیر است و به این بستگی دارد که فرد در زمان معینی چقدر می داند و آنچه را می داند چگونه صورت بندی می کند. چنین می نماید که کانت از همان اوایی که این تمایز را به کار می بست، این اشکال را پیش بینی کرده بود، گو اینکه در آن زمان هیچ پاسخی بدان نداد و سالیان متمادی این تمایز را به کار می گرفت چنان که گویی از این اشکال کاملاً بی خبر است. به نظر نمی رسد که کانت تا زمان آماده کردن پاسخش به ابرهارت به قوت کامل این اشکال پی برده

نظریه کانت در باب تعریف

راجع به دقت تعریف نقض خواهد شد. از این رو، تعاریفی که به منظور تحلیلی ساختن احکام ترکیبی وضع شده‌اند، تعاریف واقعی نیستند. در غیر این صورت، در هنگام ارائه این تعاریف باید با قطعیت حکم ترکیبی‌ای را که این تعاریف برای اثبات تحلیلی بودن آن طرح شده‌اند، بشناسیم. اگر تعاریف واقعی نیستند و صرفاً اسمی‌اند، در این صورت مسأله معرفت پیشینی ترکیبی (که کانت آن را مسأله مابعدالطبیعی می‌خواند) به این مشق منطقی ربطی نمی‌یابد.

بخش چهارم:

در تقابل با نظراتی که در ابتدای این مقاله ذکر شد و گاهی به اشتباه به کانت نسبت داده می‌شود، پی بردیم که نظرات کانت در باب ارتباط بین تعریف و حکم تحلیلی به قرار زیر است: در حالی که حکمی که منطقیلاً لازمه تعریف است، تحلیلی است، احکام تحلیلی ضروره یا حتی معمولاً از راه استدلال قیاسی‌ای که مقدم‌ماتش تعریف باشند، شناخته یا توجیه نمی‌شوند. احکام تحلیلی در اثر تحلیل مفاهیمی به وجود می‌آیند که لزومی ندارد از ابتدا با تعریف پدید آیند. تعریف آخرین مرحله در روند پیشرفت معرفت است که مؤخر از تحلیل مفاهیم داده شده است که در قالب احکام تحلیلی بیان می‌شوند. چون که تعریف عنصری است فرعی که در نظریه کانت در باب معیارهای حکم تحلیلی کمابیش پیش‌بینی نشده، این دیدگاه که قضایای ترکیبی را می‌توان با تغییری در تعریف به صورت تحلیلی درآورد، با تمایزی که کانت وضع کرد و به کار گرفت، بیگانه است و به حل مسأله او در باب توجیه احکام پیشینی که ضرورتشان از نوع ضرورت منطقی‌صوری نیست، مددی نمی‌رساند.

